

کالینگ‌وود و بازاندیشی در تاریخ

بررسی و نقد کتاب مفهوم تاریخ

محمد حسینی

R. G. Collingwood

The Idea of History

Oxford University Press, 1994, 510 PP. Iiii.

کتاب مفهوم تاریخ نوشته کالینگ‌وود، فیلسوف و مورخ انگلیسی مشتمل بر یک مقدمه و پنج فصل و هر فصل شامل چند بخش می‌باشد. در مقدمه، این اثر ابتدا درباره فلسفه تاریخ، ماهیت، موضوع، روش و ارزش تاریخ و نیز مسائل طرح شده در فصلهای یکم تا چهارم به اجمال سخن رفته است.

فصل نخست کتاب طی یازده قسمت به بررسی تاریخنگاری در یونان و رُم باستان اختصاص یافته است.

فصل دوم به بررسی تاریخنگاری مسیحی، قرون وسطی، عهد رنسانس و آراء اندیشمندانی چون دکارت، لاک، برکلی و هیوم و عصر روشنگری پرداخته است. در فصل سوم، با عنوان «پیش‌درآمد تاریخ علمی»، به بررسی و ارزیابی جریانات و اندیشمندانی چون رومانتیسیسم؛ هردر؛ کانت؛ شیلر؛ فیخته (فیخته)؛ شلینگ؛ هگل، و مارکس و پوزیتیویسم (مکتب تحصیلی) می‌پردازد.

فصل چهارم ذیل عنوان تاریخ علمی، به بررسی مکاتب و تفکر تاریخی نزد اندیشمندان اروپایی در انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا می‌پردازد.

و سرانجام در فصل پنجم، که به منزله فصل پایانی و استنتاجات نهایی است، نویسنده به ارائه مواضع و نظریات و جمع‌بندی مباحث مبادرت ورزیده این مقولات زیر را طی هفت قسمت مورد بحث و فحص قرار داده است: ۱. طبیعت انسان و تاریخ انسان؛ ۲. نگره تاریخی؛ ۳. مدارک تاریخی؛ ۴. تاریخ به مثابه بازآفرینی تجربه گذشته؛ ۵.

موضوع اصلی تاریخ؛ ۶. تاریخ و آزادی؛ ۷. پیشرفت به روایت تفکر تاریخی. همان گونه که از عناوین مباحث قسمت پنجم این کتاب برمی آید، این بخشها مهمترین مباحث و نتیجه‌گیریهای کالینگ‌رود را در بر دارد. در واقع وی طی فصول یکم تا چهارم به بررسی مراحل و منازل پیدایش و تکوین علم تاریخ پرداخته و نتیجه می‌گیرد که مفهوم تاریخ به مثابه یک علم مستقل، اندیشه‌ای نوین است که به‌ویژه طی چهار صد سال اخیر به تدریج در اروپا و آسیای باختری متولد و مراحل رشد و تکامل را پشت سر نهاده است.

بدین گونه می‌توان از مباحث بخش پنجم و نهای کتاب «نظریه تاریخ» به‌عنوان اصول نظریات و عقاید کالینگ‌رود یاد کرد و اگر اصرار در تلخیص و قاعده‌مند ساختن رویکرد و موضع نهای کالینگ‌رود نسبت به تاریخ داشته باشیم، شاید بتوان اساس و عصاره نظریه وی را به این صورت بیان کرد: تاریخ متشکل از اعمال انسان و اعمال انسان مسبوق به افکار اوست. چنین برداشت و بینشی، البته، بنوبه خود و به ناگزیر، روش جستار تاریخی وی را تحت تأثیر و نفوذ خود خواهد داشت. به زعم وی برای درک گذشته ما باید به دنیای فاعلان و عاملان تاریخی رسوخ و نفوذ کنیم و دریابیم که پشت اعمال آنها چه افکاری نهفته بوده است و این نکته نیز به نوبه خود جز به مدد همدلی و یکسان‌سازی خود با آنها، مقدور و میسر نخواهد بود.

بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، مدافع چنین موضعی هستند. از جمله پارسونز معتقد است که برای احراز نظرگاه عاملان یک واقعه یا عمل و پی بردن به مقاصد و شیوه اندیشه آنان همدلی لازم است. خود وی این نکته را در تحقیقات جامعه‌شناسی‌اش نصب‌العین قرار می‌دهد. مک آیور «بازسازی تصویری»^۱ مبتنی بر تجربه مشاهده‌گر را، به عنوان روشی که پژوهنده با پیش گرفتن آن می‌تواند «روابط علی»^۲ موجود در اعمال اشخاص را مطالعه کند، مطرح و با دلایل متعدد از آن دفاع می‌کند. آلپورت نیز به تفصیل از ارزش همدلی در روان‌شناسی یعنی از «خود را در معرض اندیشه، احساس و عمل دیگری قرار دادن» سخن می‌گوید.

پس، به‌زعم طرفداران این نگرش شناخت اصیل از شخص دیگر، مستلزم تصور یا احساس همدلی^۳ است و همدلی فقط به مدد درون‌نگری ممکن است - یعنی خودشناسی، مبنای شناخت دیگران قرار می‌گیرد. عمل انسان را، طبق این نظرگاه به آن جهت می‌توان بر وفق انگیزه‌های مشاهده‌ناپذیر، گرایشها و ارزشهای معین تعبیر و

1. imaginative reconstruction

2. Causal relations

3. sympathetic imagination

تحلیل کرد که ما خود «علم حضوری»^۱ بر عملکرد آن در حیات خودمان داریم. کالینگ‌وود بر آن است که فقط به مدد همسان‌انگاری تخیلی خود با مردمان اعصار گذشته است که محقق می‌تواند به معانی و مقاصدی که حاکم بر اعمال آنها بوده پی ببرد. فقط با فرو رفتن در جلد آنان و از دریچه آنان به جهان نگرستن، قادر به بازآفرینی آنهاست. ماهیت تاریخنگاری همانا از نو در کار آوردن همدردانه است. باترفیلد گویی به نمایندگی از جانب قائلان به چنین نگرشی می‌گوید:

تاریخ‌نویسی، دیگر به رهیافتهای فارغ‌دلانه و صرفاً علت‌جویانه نسبت به شخصیت‌های گذشته قانع نیست. دیگر با آنها به مثابه اشیاء بیجان رفتار نمی‌کند، یا مانند دانشمندان به سنجش و پیمایش خصوصیات آنها نمی‌پردازد و نمی‌تواند به شیوه یک مشاهده‌گر بیرونی و برکنار، از آنها گزارش تهیه کند، زیرا هیچ داستانی را نمی‌توان به درستی حکایت کرد مگر اینکه شخصیت‌ها از درون دیده شوند، و تاریخ‌نویس با آنها چنان انس یابد که بازیگر نمایش با نقش خویش، تا به آنجا که اندیشه‌های آنان را دیگر بار بیندیشد، و نه در جای مشاهده‌گر، بلکه در جای عامل هر عملی بنشیند.^۲

به عبارتی، روش پیروان این نحله و به‌ویژه کالینگ‌وود مبتنی بر بینش شهودی^۳ و درک مستقیم و آنی فکر فاعلان تاریخی در پرتو جایگزینی خود به جای آنها است. در واقع تلاش ایشان معطوف به احیا و اقامه آن بُعد از علوم اجتماعی و از جمله تاریخ است که در نتیجه تهاجم و استیلای مکاتبی چون ماتریالیسم، سیانتیسم و پوزیتیویسم، در معرض مغفول و متروک شدن بود. یعنی در قبال کسانی که به تاسی و تقلید از علوم طبیعی و با هدف تعمیم نگرش و ابزار تحقیقی آنها به تمامی علوم، به مثابه تنها روش مقبول و ممکن، صرفاً با نگاهی فارغ‌دلانه و از بیرون به علوم انسانی و از جمله تاریخ می‌نگریستند و هدفشان به جای فهم و درک مسائل انسانی و اجتماعی، مهار و هدایت آنها بود.

کالینگ‌وود با مقدم و اصلی دانستن فهم مسئله، رسوخ و تاکید بر درون و درک دلایل را عوض کشف قوانین و علل مطرح می‌سازد. به‌زعم وی، اصولاً تا عوامل بیرونی وارد عالم درونی فاعل نشده باشند، مهم و کارساز و اساساً عامل نخواهند بود، زیرا در علوم انسانی ما با شبکه‌ای پیچیده و تو در تو سرو کار داریم که امور ارزشی و اعتباری و قواعد

1. immediate knowledge

2. Herbert Butterfield: History and Human Relations (New York: the Macmillan Co., 1952; P.

145.

3. Intuitional

خود ساخته جزء لاینفک آن هستند و چه بسا در مواردی یک اعتقاد موهوم و خرافی که از منظر علوم طبیعی و فیزیکی فاقد مبنای حقیقی و علمی به شمار می‌آید بمثابة یک عامل قوی و برانگیزاننده فاعل تاریخی را به ارتکاب اعمالی سوق دهد که از دیدگاه عالمان طبیعی غیرقابل درک و توجیه و به سادگی قابل چشم‌پوشی و انکار باشد.

در چنین زمینه‌ای است که کالینگ‌وود تأکید بر لزوم شناخت و درک و بازسازی دنیای درونی فاعلان دارد و بر آن است که هنگامی ما می‌توانیم فعل دیگران را دریابیم که دنیای آنها را با تمام عواملش بشناسیم زیرا آدمیان اعمالشان را براساس درک و فهم خود و در شعاع آگاهی‌شان صورتبندی و صادر می‌کنند.

به این ترتیب، کالینگ‌وود با اتخاذ و اعلام مواضع فوق، خود را به ویژه در مقابل پوزیتیویست‌ها قرار می‌دهد که با شعار علمی کردن علوم انسانی و یکسان‌سازی روشهای گردآوری و داوری آنها با روشهای حاکم بر علوم طبیعی و نیز در پرتو تأکید بر عوامل بیرونی و انکار یا غفلت از عوامل و دلایل درونی، منکر تمایز و استقلال سایر علوم بودند.

در بین جامعه‌شناسان، دورکیم و تا حدی مارکس و میل از جمله کسانی بودند که به تلویح یا به تصریح، با تاسی جستن به دعاوی نحله اثبات‌گرایان، تلاش خویش را معطوف به جامعه‌شناسی طبیعی کردند یعنی تدوین و تنظیم یک جامعه‌شناسی بر انگاره و قیاس طبیعت و بر ابتدای روشهای مرسوم و متداول در علوم طبیعی، که هدف آن فزونی قدرت تصرف و مهار ما نسبت به جامعه پیرامونی مان باشد.

اما متفکرانی چون کالینگ‌وود در عرصه تاریخ، دیلتای در علوم انسانی، پیتر وینچ در جامعه‌شناسی تأکید و توجه خود را به چهره دیگری از مسئله، که همانا فهم و درک مسئله باشد نه صرفاً افزایش قدرت تصرف، معطوف ساختند که مآلاً منجر به پیدایش نحله‌ای موسوم به مکتب تفهمی گردید.

تاریخچه مکتب تفهمی و همدلی به قرن نوزدهم می‌رسد. پیش از کالینگ‌وود و دیگران، ویکو با طرح بینش و روش شهودگرایی^۱ در برابر امپیریسیسم^۲ یا تجربه‌گرایی بیکن و میل که مشاهده دقیق را مبنا و افزار کار خود قرار داده بودند و راسیونالیسم^۳ یا عقل‌گرایی دکارتی که مبانی خلل‌ناپذیر عقلی را مبنا می‌گیرد، مبانی این اندیشه را ترویج کرده بود.

ویکو که از پایه‌گذاران جدایی علوم انسانی از علوم طبیعی است، بر آن است که انسان چیزی را که خود ساخته است بهتر می‌تواند درک کند. به تعبیر وی ما انسانها یک

اثر هنری را که ساخته و پرداخته خودمان است بهتر درک می‌کنیم. به اعتقاد وی «شناختن ساخته‌های انسان آسان‌تر از شناخت چیزهای دیگر است». این رویکرد مآلاً به شهودگرایی منتهی می‌گردد.

نگرش ویکو به دیگران، از جمله به آدرنو و هابرماس، نیز انتقال یافت. هابرماس نیز بر آن بود که علم تجربی-تحلیلی، اثباتی (آمپیریک، آنالیتیک و پوزیتیویستیک) چون ابزارگرایانه است هرگز به کار فهم عالم انسانی نمی‌آید در حالی که ما در اجتماع به دنبال فهم امور هستیم.

کالینگ‌وود که شدیداً، به ویژه در اوایل راه خود، متأثر از نظریات ویکو بود، سهم شایان توجهی در پی‌ریزی و پیشبرد مکتب تفهیمی داشت و ویتگنشتاین و وینچ پس از ۱۹۵۰ این دیدگاه را ژرف‌تر ساختند.

کالینگ‌وود می‌گوید برخی می‌پندارند که ابزار کار مورخ صرفاً اسناد (اعم از مکتوب و نامکتوب) است که بر پایه آنها به بررسی و داوری می‌نشیند در حالی که ما در تاریخ با رفتارهای معنی‌دار مواجه هستیم و برای فهم آنها باید به دنیای درونی فاعلان آنها راه یافت به گونه‌ای که احساس کنیم اگر ما هم به جای آنها بودیم همان کار را می‌کردیم. این گونه همدلی چه‌بسا دست ما را در داوریهای ارزشی و اخلاقی، که اغلب ما سخت در چنبره آن گرفتاریم و بدان خو کرده‌ایم، فرو بندد و برای مثال منتهی به این نتیجه شود که اگر ما هم در فلان موقعیت و شرایط جای چنگیز، هیتلر، آغامحمدخان و ... بودیم، مرتکب همان اعمالی می‌شدیم که آنها شدند. اما در عوض به دستاوردی برتر که همان فهم حادثه باشد نایل می‌شویم و هدف مورخ و محقق واقعی هم نه تعیین تکلیف و قضاوت و داوریهای ارزشی، آن هم براساس ارزشها و اعتقادات حاکم بر عصر و نسل خویش، بلکه تبیین و توضیح اصل مآقع می‌باشد. در غیر این صورت هیچ‌گاه مؤمن و کافر، دانشمند جدید و جادوگر قدیمی، شرقی و غربی، توسعه یافته و توسعه نیافته و ... که از ابتدا با روش یا انگیزه لعن و تکفیر و تحقیر طرف مقابل وارد مقوله بررسی و تحقیق شده‌اند، قادر به درک متقابل و شناخت یکدیگر نخواهند شد و در واقع قبل از بررسی، احکام نهایی خود را صادر و یا حداقل شدیداً روند بررسی خود را متأثر از ایستارها و مبانی نظری خود ساخته‌اند.

در همین جاست که کالینگ‌وود از اینکه کار بعضی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به تحقیر آداب و رسوم دیگران کشیده شده است ابراز تأسف می‌کند. به طور کلی پیروان مکتب تفهیمی مخالف این هستند که محققان بر مینا و مأخذ ارزشها و اعتقادات حاکم بر دوران و فضای فکری خود، مبادرت به نامگذاری سایر ادوار و اقوام تحت عناوینی چون خرافاتی، غیرعلمی، نامعقول، کم توسعه و ... کنند.

همچنین قائلان به روش تفهیمی، تعمیم روشهای متکی و مستند به قوانین علوم طبیعی را به عوالم انسانی که به عبارتی جهان اعتبارات و عرصه دلایل هستند نه همچون طبیعت قلمرو سلسله علل موجب، بسی فقیر و عقیم می‌دانند و برآنند که فی‌المثل با تحلیل حرکات مکانیکی لب و دهان و زبان هنگام صحبت یا لبخند زدن نمی‌توان به معانی آنها دست یافت. چه بسا یک خنده چند مفهوم که گاه متضاد با هم هستند داشته باشد: رضایت، تمسخر، شادی یا حتی نفرت و ...

به هر حال، ایده‌آلیستها و پیروان مکتب تفهیمی با تأکید بر تفاوت‌های اساسی میان روش و بینش علوم طبیعی و علوم انسانی، برآنند که در حالی که علی‌الظاهر طبیعت آشکار و علنی است و به قول گوته نه پوست دارد نه مغز (و یا حداقل در روند پژوهش باید چنین تلقی شود)، تاریخ هم برون دارد و هم درون، و علاقه اخص مورخان هم به همان درون تاریخ است. به تعبیر کالینگ‌وود، مورخان به پدیده‌های تاریخی نمی‌نگرند بلکه به داخل این پدیده‌ها نظر می‌افکنند تا افکاری را که درون آنهاست تمیز دهند.

در واقع، دعاوی و مواضع کالینگ‌وود را باید در پرتو و در مقابل دعاوی و مواضع نحله‌های مخالف و به ویژه مکتب و نگرش پوزیتیویستی فهم کرد. لازم به یادآوری است که در پایان قرن هیجدهم که علم به نحو درخشانی دانایی بشر را درباره جهان و از خصوصیات جسمانی و فیزیکی خویش و طبیعت پیرامونی افزایش داده بود، این سؤال پیش آمد که آیا علم نمی‌تواند دانش بشر از جامعه را نیز افزایش دهد؟ در چنین فضایی، برخی خواستار تعمیم و اشاعه طرق مطالعه و به کارگیری روشهای علوم به معنی اخص، در مطالعه امور انسانی و از جمله تاریخ شدند که رفته رفته و در خلال قرن نوزدهم مراحل نضج و رشد اولیه را پشت سر می‌گذاشتند. معذک از آنجا که در ابتدای این دوره سنت نیوتنی حکمفرما بود، جامعه نیز مانند طبیعت به منزله افزارواره‌ای پنداشته می‌شد و برتراند راسل که در این مکتب تعلیم یافته بود امیدوار بود روزی بیاید که برای «رفتار انسانی ریاضیاتی به دقت ریاضیات ماشین» پیدا شود. هنگامی که بری^۱ در سال ۱۹۳۰ تاریخ را «بی‌کم و کاست به مثابه یک علم» توصیف کرد، ظاهراً چنین آرزویی را در سر می‌پروراند.

دوره پنجاه ساله پس از بری شاهد عکس‌العمل شدیدی در برابر این نگرش بود. کالینگ‌وود، در دهه ۱۹۳۰، به ویژه اشتیاق داشت که میان جهان طبیعت (موضوع پژوهش علمی) و دنیای تاریخ مرز نمایانی قائل شود.

مسئله اصلی این بود که آیا مورخان حقایق خود را درست به همان ترتیب به یکدیگر

1. J.B. Bury

متصل و مرتبط می‌سازند که مقوم روش تبیین علوم طبیعی است؟ یعنی ابتدا یک دسته قوانین عام و کلی کشف و محرز می‌کنند، سپس وقایع منفرد و جزئی تاریخ را مصداق آنها قرار می‌دهند و بر پایه آنها حدوث این وقایع و ظهور آن نتایج را توجیه و تبیین می‌کنند؟ یا اینکه، به علت تفاوت ماهوی موضوعات و قلمرو علوم طبیعی با مسائل و معضلات مبتلا به علوم انسانی، باید میان آنها مرز نمایانی قائل شد و برای هر یک روش و شیوه مستقلی اختیار کرد؟ این مجادله منجر به ظهور مکاتب و نگرشهای مختلفی شد، از جمله:

الف: فرضیه و دیدگاه پوزیتیویستها: یکی از اهداف اولیه مکتب پوزیتیویسم اثبات وحدت علوم، یعنی نشان دادن این نکته بود که همه رشته‌های دانش براساس یک شیوه واحد یعنی مشاهده امور، تعمق ذهنی و اثبات رأی استوار است. از این رو تاریخ هم نه رشته‌ای مستقل از دانش بلکه در واقع تفکر تاریخی نوعی تفکر علمی است و برای تاریخ هم، درست مانند طبیعت، قوانینی وجود دارد و مورخان باید قوای خود را مصروف کشف، تدوین و تشریح این قواعد کنند. بدین‌گونه شیوه کار مورخ به لحاظ اصولی با شیوه کار علوم طبیعی فرق ندارد و در هر یک از این دو با توسل به حقایق کلی و عمومی نتیجه‌گیری می‌شود و تنها فرق این دو آن است که معمولاً مورخ کلیاتی را که بدان متوسل می‌شود آشکار نمی‌سازد و حال آنکه عالم طبیعی چنین می‌کند. البته مثبت‌گرایان قدیمتر یعنی پیروان کنت در حالی که قبول داشتند تاریخ به صورتی که آن را می‌شناختند علم نیست، با این وصف، امیدوار بودند آن را به مقام علم ارتقا دهند. آنها معتقد بودند این ارتقای مقام در صورتی امکان‌پذیر می‌گردد که تاریخ‌نویسان توجه خود را از حقایق منفرد و خاص، به اصول و قوانینی عام که پشتوانه و اساس این نمودهای ظاهری هستند، معطوف بدارند، یعنی از جمع‌آوری حقایق دست بکشند و به تدوین دروس آموزنده یا قوانین تاریخ بپردازند. کنت عقیده داشت اگر این کار انجام گیرد تاریخ به پایه علمی ارتقا می‌یابد و با علم جامعه‌شناسی کاملاً شباهت پیدا می‌کند.

ب: دیدگاه ایده‌آلیستی: این فرضیه، که در اواخر قرن پیش در آلمان ریشه گرفت کمی بعد توسط کروچه فیلسوف ایتالیایی دنبال شد و از طریق مرید وی کالینگ وود وارد فلسفه انگلستان شد، عبارت است از توصیف تفکر تاریخی از دیدگاه متداول ایده‌آلیستی یا کمال مطلوب‌طلبی. کلیات این فرضیه به این شرح است: چون تاریخ حاوی یک سلسله اطلاعات به هم پیوسته‌ای است که به نحوی منظم به دست آمده‌اند، لذا در حکم علم است، منتها علمی از نوع خاص. این علم غیرانتزاعی (یعنی ملموس و عینی) است نه انتزاعی، و به اطلاعاتی نه کلی بلکه درباره مطالب مستقل و منفرد می‌انجامد و این نکته را باید به حساب نه ضعف که قوت آن نهاد. زیرا هدف نهایی کلیه

قضایاها تعیین ویژگیهای هر واقعیت با ذکر جزئیات فردی آن می‌باشد ولی علوم طبیعی و مجرد به نحوی بارز از تحقق این هدف، یعنی تعیین ویژگیهای فردی هر واقعیت، درمی‌مانند، زیرا حقایق مشخص و ملموسی بیان نمی‌دارند بلکه فقط با امکانات سر و کار دارند. آنها نمی‌گویند وضع واقعاً از چه قرار است بلکه می‌گویند اگر پاره‌ای شرایط جمع باشد وضع چگونه می‌تواند باشد.

براساس این نگرش، تفکر تاریخی استدلالی نیست یعنی با به کار بردن مطالب کلی و عمومی به موارد اخص نتیجه‌گیری نمی‌کند بلکه از پاره‌ای جهات حسی و غیراستدلالی است و عمل از نو زنده کردن در عالم خیال، نقش اصلی را برعهده دارد و طبق آن مورخ امکان نفوذ آنی و بلاواسطه در افکار دیگران و بازسازی گذشته را می‌یابد.

مورخان طرفدار این نگرش بدون ابراز علاقه به دعاوی و پیشنهادهای پوزیتیویستها ترجیح دادند مانند گذشته توجه خود را به مسیر دقیق رویدادهای مشخص و مجزا معطوف دارند و مدعی باشند که تفکر تاریخی نوعی تفکر خاص خود می‌باشد که در عین هماهنگی با تفکر علمی، قابل تبدیل به تفکر علمی نیست.

برخی فلاسفه ایده‌آلیست که شخصاً تجارب دست اول در تاریخ‌نویسی دارند - و این چیزی است که اثبات‌گرایان اغلب ندارند - معتقدند که تاریخ استحقاق آن را دارد که هم‌ردیف (اگر نگوئیم بالاتر از) علوم طبیعی قرار گیرد، زیرا هدف مورخ بازسازی معقول رویدادهای گذشته است و این کار، خود، کمک می‌کند که تاریخ به صورت رشته جداگانه‌ای از دانش قلمداد گردد.

تلقی علوم طبیعی به عنوان علمی که با جهان اطراف ما سروکار دارد تصویری آسان است؛ این علوم برای دستیابی به منابع اطلاعاتی خود به مَدِرکات حواس انسانی متکی است، حال آنکه تاریخ، برعکس، با گذشته سروکار دارد و بنابراین گذشته لزوماً قسمت قابل انکاری از مواد خام آن را تشکیل می‌دهد. پس تاریخ رشته‌ای مستقل از دانش است که از خود دارای موضوع و شیوه خاصی می‌باشد و ماحصل آن نوعی دانش است که قابل تبدیل به هیچ دانش دیگری نیست. این دیدگاه شدیداً با نگرش فلاسفه پیر و مکتب مثبت‌گرایی که می‌گویند علوم طبیعی و روشهای موسوم در این علوم، تنها منابع و طرق حصول دانش بشر هستند تضاد دارد.

ما می‌توانیم کالینگ‌وود را، یکی فصیح‌ترین نمایندگان و سخنگویان طرز تفکر ایده‌آلیستی در تاریخ تلقی کنیم و همانگونه که از خلال نوشته‌های فوق برمی‌آید محتوای نظری ادله حامیان این طرز تفکر مثبتی بر دو استدلال است: نخست اینکه تاریخ از بعضی جهات به طور اخص با افکار و تجربیات انسانها سروکار دارد. دوم اینکه به همین علت ادراک تاریخی دارای کیفیتی منحصر به فرد و آنی است و تاریخ‌نویس

می‌تواند به ماهیت درونی رویدادها نفوذ و به گونه‌ای آنها را درک کند که گویی در بطن موضوع قرار دارد و این مزیتی است که علمای طبیعی هرگز قادر به احراز آن نیستند زیرا توانایی درک احساسات آن شیء و جایگزینی خود به جای آن را ندارند، در حالی که مورخ می‌تواند حس کند که فرضاً قیصر روم چه احساساتی داشته است. به تعبیر کالینگ‌وود:

در نزد علمای طبیعی طبیعت همیشه یک پدیده ... یا منظره‌ای است که برای مشاهده... به وی عرضه گشته است، حال آنکه رویدادهای تاریخی هیچ‌گاه پدیده یا منظره‌ای که صرفاً قابل تعمق باشد به شمار نمی‌آید بلکه مورخ می‌تواند تا اعماق آنها نفوذ کند و به افکاری که در بطن و در پشت آنها قرار دارد، دست یابد.

تاریخ از این جهت قابل درک است که حاکی از تجلیات فکر است، حال آنکه معلوم نیست آیا طبیعت هم فکر و اندیشه‌ای دارد یا نه و در هر صورت دانشمند علوم طبیعی به گونه‌ای وارد عمل می‌شود، یا باید بشود، که گویی طبیعت فاقد اندیشه است. اما منظور از اینکه گفته می‌شود تاریخ اساساً با فکر و اندیشه سروکار دارد، چیست؟ در اینجا بین طرفداران این نگرش اختلافاتی به چشم می‌خورد. فیلسوف آلمانی ویلهلم دیلتای (۱۸۸۳-۱۹۱۱) بر آن بود که تاریخ به موازات حقوق، اقتصاد، نقد ادبی و جامعه‌شناسی به آن گروه از مطالعات تعلق دارد که وی آنها را علوم فکری می‌خواند. ویژگی این شاخه از علوم، در برابر علوم طبیعی، این است که موضوع مورد بحث آنها را می‌توان عملاً در درون خود تجربه کرد، و به اصطلاح دیلتای، زندگی کرد و آن را از درون شناخت. آنچه که از نظر دیلتای می‌شود زندگی کرد عبارت است از تجربیات انسان به کلی‌ترین مفهوم: عواطف، احساسات و تفکرات و ...

به این ترتیب به‌زعم دیلتای این نظر که تاریخ به طور اخص با افکار انسان سروکار دارد به منزله آن است که گفته شود تاریخ با تجربیات انسان مربوط می‌شود. البته اگر این عبارت که تاریخ کلاً عبارت است از تاریخ فکر و اندیشه این گونه تلقی شود که منظور تاریخ تفکر است، دیلتای خود منکر چنین توصیف و برداشتی بود زیرا آن را خیلی محدود و منطبق با فلسفه عقلگرایان می‌دانست.

اما کالینگ‌وود عملاً خود را پایبند این توصیف محدود نمود. وقتی او می‌گفت که تاریخ کلاً عبارت از تاریخ فکر و اندیشه است منظورش این بود که تاریخ به طور اخص با فعل و انفعالات فکری و مغزی سروکار دارد و در عین اذعان به اینکه تفکر کلاً در برابر زمینه‌ای احساسی و عاطفی صورت می‌گیرد، معتقد بود آنچه مورخ با آن سروکار دارد این نیست و مورخ نمی‌تواند به این زمینه فکری سرگرم شود زیرا نمی‌تواند امیدوار باشد

دوباره آن را تجربه کند، بلکه تنها افکار به معنای اخص است که می‌توان آنها را دوباره احیا کرد و در نتیجه: تنها افکار است که می‌تواند موضوع تاریخ را تشکیل دهد.

حال باید دید چرا کالینگ‌وود خود را متعهد و پایبند چنین فرضیه و توصیفی محدود و به ظاهر افراطی ساخت. هدف وی در واقع احتراز از افتادن به دام تردیدها و تناقضاتی بود که، به ظاهر، گریبانگیر فرضیه دیلتای بود.

دیلتای در پشتیبانی از نظریه خود مبنی بر استقلال علوم فکری، شرحی درباره شناخت فعل و انفعالات مغزی ارائه داد. در مرکز این شرح، موضوع بیان و ادراک قرار داشت. طبق نظر وی کلیه تجربیات فکری ما از قبیل احساسات، عواطف، فکر کردن و غیره گرایش به این دارد که نوعی بیان برونی یا ابراز برای خود پیدا کند، مثلاً تفکر معمولاً با کلمات لفظی یا کتبی یا نشانه‌های دیگر همراه است، اندوه، شادی و ... در بشره یا قیافه و رفتار و کردار و ... منعکس می‌گردد و عمل درک افکار و احساسات دیگران نه طی فرایندی استنباطی بلکه مستقیماً و به طور آنی صورت می‌گیرد یعنی به محض رؤیت تجلیات آنها، احساسات و افکاری که پشت آنها قرار دارد آشکار می‌شود و همان احساسات و افکار در وجود ما زنده و تجربه می‌شود، مثلاً با مشاهده حرکات و سکنات و وجنات کسی که درد می‌کشد، بلافاصله احساسات و حالت او را در وجود خود درک و زنده می‌کنیم.

مع‌ذلک انتقاداتی به این نظر دیلتای وارد است. می‌توان پرسید اگر نظر دیلتای مبنی بر استنباطی نبودن و بلکه آنی بودن درک حالات دیگران درست است پس چرا بعضی اوقات درک ما غلط از آب درمی‌آید؟ کم نیستند مواردی که ما از شواهدی که در اختیار داریم نتایج ناصحیح می‌گیریم و این در واقع مبین آن است که عمل درک ما بیشتر از خلال فرایندی استنباطی حاصل می‌شود تا آنی. به علاوه، فرضیه دیلتای شخص را اساساً دچار وضع مشکوک و تردیدآمیزی می‌کند. اگر ما هرگز نتوانیم به تجربه یا وضع واقعی که باعث ایجاد ابزار یا بیان خاصی می‌شود دست یابیم چگونه می‌توانیم آن طور که وی به ما اطمینان می‌دهد بدانیم که تجربه خود ما عیناً شبیه آن است؟

کالینگ‌وود در عین همدلی با کلیات نظر دیلتای، به قدرت و تأثیر انتقادات فوق آگاه بود و چون تنها قانع به این نبود که بگوید ما می‌توانیم درباره افکار دیگران، من جمله افکار گذشتگان، به حدس معقول متوسل شویم، لذا برای احتراز از شکاکیت در دانش تاریخی، به این اندیشه و استدلال پناه برد که تنها چیزی که ما می‌توانیم درباره دیگران دریابیم، تفکرات و استدلالات آنهاست زیرا خود افکار، برعکس زمینه حسی‌ای که این افکار در برابر آن پدید می‌آید، ذاتاً این خاصیت را دارند که بعد از مدتی می‌توان آنها را دوباره احیا کرد. برای نمونه اگر شخصی شروع به فکر کردن درباره موضوعی کند که

سالها از آن گذشته است این امکان وجود دارد که بتواند افکار گذشته خود را درباره آن موضوع احیا کند هرچند که زمینه حسی و عاطفی وی نسبت به گذشته فرق کرده است. به همین ترتیب اگر شخصی درباره اقدامات قیصر روم به تفکر بپردازد ممکن است بتواند افکار وی را احیا کند زیرا به عقیده کالینگ وود فرضیه‌ای در زمینه هویت شخصی وجود ندارد تا مانع آن شود که یک عمل فکری واحد وارد دو رشته فکری متفاوت گردد. به این ترتیب اگر قرار باشد تاریخ صرفاً به تاریخ تفکر تخصیص داده شود این عمل کاملاً امکان‌پذیر خواهد بود. به گفته کالینگ وود گرچه مورخان کار خود را از جنبه‌های صرفاً مادی و فیزیکی وقایع تاریخی آغاز می‌کنند ولی هدف آنها باید این باشد که به ورای این جنبه‌ها نفوذ و به افکاری که در آن سوی آنها قرار دارد دست یابند. آنها ممکن است کار خود را با این واقعیت ساده آغاز کنند که یک فرد به نام قیصر روم در یکی از روزهای سال ۴۹ ق.م از رود «روبیکن» عبور کرد و فلان اندازه هم قوای مسلح همراه داشت. ولی البته مورخان به این اکتفا نمی‌کنند بلکه می‌خواهند معلوم کنند در فکر قیصر چه می‌گذشت و در ورای آن حرکات جسمانی چه اندیشه‌هایی قرار داشت و همین که مورخان موفق به این مرحله بیایی (گذر از ظواهر و برون به بواطن و درون) شدند اعمال فیزیکی مزبور یکباره در نظرشان توجیه و قابل درک می‌شود. به گفته کالینگ وود:

برای تاریخ هدفی که باید روشن شود تنها خود رویداد نیست بلکه اندیشه‌ای است که در این رویداد ابراز گردیده است. کشف آن اندیشه در حکم رویداد است؛ پس از اینکه تاریخ‌نویس حقایق را روشن کرد دیگر برای تحقیق درباره علل کاری باقی نمانده است. وقتی او بداند چه اتفاقی افتاده است، همان موقع می‌داند چرا اتفاق افتاده است.

اگر فرضاً من بدانم دریاسالار نلسون در جنگ «ترافالگار» چه کرد، من همچنین می‌دانم چرا او این کار را کرد زیرا افکار او را به صورت افکار خودم درمی‌آورم و همانطور که در تفکر خودم از یک فکر به فکر دیگر می‌پردازم، در مورد نلسون هم همین کار را می‌کنم. من احتیاجی ندارم که درباره طرز عمل دریاسالارها در جنگهای دریایی اطلاعات عمومی داشته باشم زیرا در واقع موضوع معلومات استدلالی نیست بلکه معلومات آنی است. علت اینکه وضع بدینگونه است این است که فکر و تنها فکر مطرح است.

بدینگونه کالینگ وود در نظر داشت که تاریخ را فقط به تفکر اخص محدود سازد، زیرا به عقیده او تنها فکر است که، به مفهومی که مورد نظر وی بود، قابل درک می‌باشد. یعنی تنها درباره تفکر است که ما می‌توانیم اطلاعات مستقیم و انفرادی داشته باشیم. حال باید دید بر درون‌نگری همدلانه و افکارخوانی مورد نظر کالینگ وود چه انتقاداتی وارد شده است.

نقد کالینگ وود

۱. پروفیسور رایل بر آن است که نحوه بیان کالینگ وود درباره تجدید یا احیای افکار دارای کیفیتی گمراه‌کننده است. به گفته رایل، اگر ما هم درباره اعمال آشکار انسان و هم درباره افکاری که توسط این اعمال ابراز می‌گردد صحبت کنیم و وظیفه مورخ را این بدانیم که از اعمال به افکار بپردازد، در واقع وظیفه غیرممکنی برایش در نظر گرفته‌ایم، زیرا افکاری که در اینجا درباره‌اش سخن می‌گوییم، طبق تعریفی که از آن شده، تنها بر کسی که این افکار را دارد آشکار است و دیگران به آن دسترسی ندارند. ما با این کار، خود را درگیر مسئله فلسفی قدیمی آگاهی خود از افکار دیگران، یا دعوی فکرخوانی می‌کنیم و این مسئله را هم نمی‌توان به نحوی رضایت‌بخش حل کرد.

۲. طرفداران نظریات و مکاتب ماتریالیستی دکرین کالینگ وود را از این جهت مورد تهاجم و تحقیر قرار خواهند داد که مقدمات و زمینه‌های طبیعی و غیرذهنی رویدادهای تاریخی را به نحوی مضحک و ساده‌لوحانه از نظر دور داشته و وقایع پیچیده و کثیرالعلله تاریخی را تا حد اندیشه‌های مجرد ذهنی و فردی تقلیل داده است.

ولی این انتقاد بیش از آنچه واقعاً هست کوبنده به نظر می‌رسد. کافی است فرض کنیم که آن فکری که کالینگ وود از آن یاد می‌کند، عبارت است از فکر عملی نه فکر صرفاً مغزی و بی‌اعتنا و غیرمرتبط با واقعیات اطراف خود. دلیلی برای این تصور خود که کالینگ وود به این نکته واقف نبوده که این گونه افکار در برابر زمینه‌ای از عوامل و نیروهای طبیعی و انسانی پدید می‌آید، در دست نداریم. اگر فرض کنیم که وی غافل از این نکته بوده است مسلماً فرضیه‌اش مهمل و بی‌معنی خواهد بود.

۳. نظریه کالینگ وود در صورتی معتبر است که کلیه اعمال انسان تعمدی و آگاهانه و مبتنی بر تعقل باشد. کالینگ وود می‌گوید وظیفه مورخ آن است که از رویداد برونی به درون نفوذ کند، و به فکر و اندیشه‌ای که باعث آن رویداد شده است دست یابد و آن اندیشه را مورد تفکر مجدد قرار دهد، حال آنکه ما می‌دانیم، به انکار همان علم حضوری مورد استناد پیروان مکتب تفهیمی، بسیاری از اعمال انسان که مورد بررسی تاریخی قرار می‌گیرد چه بسا به عنوان واکنشی آنی و خود به خودی صورت گرفته و می‌گیرد و مسبوق به تأمل و تعمق قبلی نیست. معلوم نیست توصیف کالینگ وود در مورد این دسته از اعمال ناسنجیده چگونه می‌تواند مصداق پیدا کند.

۴. این فرضیه، به فرض صحت و استواری، تنها در مورد انواع معینی از تاریخنگاری کاربرد دارد، یعنی تا زمانی که توجه ما به شرح حال افراد و یا به تواریخ سیاسی و نظامی

معطوف باشد، شاید این آموزه به قدر کافی معقول و موجه بنماید ولی اگر به بررسی فرضاً تاریخ اقتصادی بپردازیم، کاربرد این فرضیه بسیار مشکوکتر خواهد شد. برای مثال در بررسی تاریخچه قیمت‌ها باید به دنبال چه اعمال و افکاری بود؟ در واقع با پایبندی و تحدید خود به روش فوق، بسیاری از سئوالات تاریخی بی‌جواب می‌ماند.

۵. روش کالینگ وود در مقام گردآوری مفید است نه در مقام داوری. برای فهم مسائل باید به دنیای بیرون از افراد رجوع کرد یعنی دلایلی که یک پژوهش تاریخی را مستند و مستدل می‌سازد، امور عینی و (ابزکتیو) است.

همچنین درست نیست بگوییم ما افکار اشخاص گذشته را با یک عمل واحد درون‌بینی حسی و عاری از استدلال درک می‌نماییم؛ ما باید نخست بفهمیم آنها چه در فکر داشتند و کشف نماییم چرا چنین فکر می‌کردند و این کار را از راه تعبیر و تفسیر شواهدی که در اختیار داریم انجام دهیم و این عمل تعبیر و تفسیر عملی است که طی آن ما حداقل به طور غیرمستقیم و ضمنی از واقعیتهای کلی کمک می‌گیریم. مسلم است که تاریخ‌نویس باید کاری سوای آنچه عالم طبیعی انجام می‌دهد، انجام دهد، ولی او قدرت درون‌بینی خاصی در اختیار ندارد که در این کار به او کمک کند. او به نیروی تخیل زیادی نیاز دارد ولی تجربه نیز مورد نیاز اوست. گفتن اینکه او می‌تواند با قرار دادن خود به جای سوژه مورد مطالعه، کار خویش را انجام دهد با آنکه ظاهراً قانع‌کننده است مآلاً نکته‌ای را روشن نمی‌کند زیرا خود عمل قرار دادن خویش به جای دیگران درخور تجزیه و تحلیل بیشتری است.

درواقع این دعوی طرفداران همدلی که شناخت مورد نظر آنها به مدد «علم حضوری تعبیر نشده» به دست می‌آید و به تعبیر کالینگ‌وود «مستقیماً و با بارقه‌ای از بینش شهودی درک می‌شود»، قابل تردید است. واقعیت این است که شناخت ما از اشخاص دیگر مستلزم مفاهیم تعبیری (interpretive concepts) است که باید با همان معیارهایی که مفاهیم علوم طبیعی را می‌سنجند، محک زده شود. شناخت نیات و مقاصد دیگران مبتنی بر کسب شواهد است، نه بر نظرپردازیهای بی‌نظم و نسق یا شهود مستقیم یا تخیل کردن اینکه اگر من به جای او بودم چه می‌کردم.

۶. علاوه بر اینها، چه بسا حیات درونی یا زندگی ذهنی اشخاصی که پرورده فرهنگهای دیگرند از انگاره‌هایی پیروی کند که با احوال ما تطبیق نکند. تعبیر «بی‌محابا»ی یک عمل چه بسا از بن و ریشه غلط باشد، و درون‌نگری به جای دیگری هم گمراه‌کننده از آب درآید. به علاوه، حتی آگاهی ذهنی خود مشاهده‌گر هم بر وفق مفاهیمی که از دیگران آموخته است، یعنی زبانی که محصول اجتماعی است، انگاره انتظارات (pattern of expectations) و نظایر آن، تعبیر می‌شود. بدینسان او باید توجه خود را به معانی مشاع و محرز معطوف دارد نه صرفاً به «احوال شخصی» خود یا

دیگرانی که موضوع مطالعه او هستند.

باید توجه داشت که مفهوم نفس و هویت از روابط بین‌الافراد نشئت می‌گیرد، به طوری که آگاهی از خویش و از دیگران همپای یکدیگر پیدایش و پرورش می‌یابد. پرورش چنین مفهوم «اجتماعی» یا «بین‌الذہانی» از هویت مستلزم تعدیل بسیاری از توجیہات و برداشت‌های درون‌نگرانه است. درگیر شدن مشاهده‌گر به عنوان یک شخص و صاحب هویت انسانی به پژوهش مدد می‌رساند، ولی نه تا آن حد که آزمون‌پذیری یا امتحان بین‌الذہانی را غیرضروری کند.

۷. وقتی کالینگ وود می‌گوید که مطالعه شواهد و مدارک، ما را قادر می‌سازد در آن واحد هم آنچه را که دریادار نلسون در جنگ ترافالکار در فکر داشت و هم اینکه چرا چنین چیزی را در فکر داشت درک نماییم و اینکه این اطلاعات و معلومات بدون استفاده از هر استدلال کلی درباره رفتار دریاسالاران به دست می‌آید، این فکر برای ما پیش می‌آید که آیا کالینگ وود را مثال مورد علاقه خودش به اشتباه نینداخته است؟ ما چنین می‌پنداریم که وقتی این شیوه استدلال درباره اشخاصی مانند دریاسالار نلسون یا قیصر روم به کار برده می‌شود مشکل عمده‌ای پیش نمی‌آید، زیرا به آسانی چنین تصور می‌کنیم که نلسون و قیصر افرادی مانند خود ما بودند، ولی اگر سعی کنیم آن را در مورد یک جادوگر افریقایی که کار طبابت می‌کند یا یکی از رؤسای قوم وایکینگ به کار بندیم آن وقت در مورد کارایی روش خود دچار شک و تردید می‌شویم زیرا در این صورت به چیزی بیش از ادراک یا همفکری نیاز هست یعنی به ممارست و تجربه دست اول یا دست دوم درباره عکس‌العمل آنها در قبال اوضاع و شرایط گوناگونی که خود را در آن می‌یابند.

۸. شاید تنوری کالینگ وود (فکرخوانی) در حق افراد مشابه و متوسط‌الحال مصداق یابد اما در تعمیم و کارایی آن در خصوص قهرمانان یا افراد پیچیده و محیل و متلون که دارای جنبه‌ها و ابعاد روحی متعدد و متضاد [Paradoxical] هستند، شک و تردید است. درک و فهم و نزدیکی به افرادی که در اوج قله شیطنت و مکر و یا در اوج کرامت و قدوسیت (انبیا و اولیا...) و صاحب روحی مرموز و غامض هستند، و یا جادوگران افریقایی و بوشمنهای استرالیایی، به سهولت ادراک آدمیان متوسط‌الحال و آشنا به لحاظ فرهنگی و فکری برای ما نیست.

برای نمونه در حالی که اقران و ملازمان تیمور یا شاه تهماسب و شاه عباس صفوی و یا آغامحمدخان قاجار و ... از درک چهره واقعی آنها یا کشف نقشه آنها که فی‌المثل عازم شکار هستند یا جنگ ... عاجزند، ما چگونه می‌توانیم پس از گذشت قرون متوالی آن هم از خلال ارزشها و ذهنیتهای حاکم بر دوران خود، به نیات واقعی آنها واقف شویم؟ مگر اینکه براساس نتایج حاصل از یک تصمیم یا اقدام آنها، مبادرت به تفسیر آنها کنیم و تمام

نتایج مترتب بر آن راه اعم از عمدی یا سهوی، خواسته و ناخواسته، از روی عمد یا جهل، و... به پای نیات فاعل نخستین ثبت کنیم یعنی قرائت بازگونه تاریخ، که البته از جمله علایق شایع بین مورخان است.

در هر صورت آموزه (دکترین) کالینگ‌وود در بهترین حالت، در مواردی کارساز است که فرد مورد پژوهش، فردی معقول شناخته شده باشد ولی کارآیی و موفقیت این روش در مورد افراد پیچیده یا متلون و محیل و متناقض، ناچیز یا گمراه‌کننده خواهد بود. ۹. اگر تخیل همدردانه می‌تواند مفید به حال یک پژوهش باشد، پس طبیعی است که عالِم اجتماعی در قیاس با عالِم طبیعی، گاه خیلی عمیقتر با موضوع خود درگیری شخصی و عاطفی پیدا کند و این مسئله به نوبه خود ممد و احیاکننده معضل عینیت می‌باشد که فقدان یا کاستی آن یکی از موانع عمده در علمی شدن پژوهشهای اجتماعی به شمار آمده است تا جایی که برخی مستقدان مایلند نظریات و تئوریهای عالمان اجتماعی را سبب فقدان عینیت تا حد یک ایدئولوژی یا برداشتها و دیدگاههای فردی و گروهی تقلیل بدهند و از عداد علم به مفهوم واقعی خارج سازند.

کتابشناسی

1. Collingwood, R.G. *The Idea of History*. Oxford University Press, 1994.
2. Popper, K.R. *An Evolutionary Approach*. Oxford, 1972.
۳. آرون، ریمون. *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳.
۴. باربور، ایان. *علم و دین*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۵. پوپر، کارل. *حسدنها و ابطالها*. ترجمه احمد آرام. تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۶. ———. *فقر تاریخیگری*. ترجمه احمد آرام. تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.
۷. آلن، راین. *فلسفه علوم اجتماعی*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۸. سروش، عبدالکریم. *درسهایی در فلسفه علم/اجتماع*. تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
۹. کار، ادوارد هالت. *تاریخ چیست؟* ترجمه حسین کامشاد. تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۱.
۱۰. لیتل، دانیل. *تبیین در علوم اجتماعی*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
۱۱. مهتا، ود. *فلسوفان و مورخان*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
۱۲. دلیو، آج، والش. *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ*. ترجمه ضیاء‌الدین علایی طباطبایی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۳. همبل، کارل. *فلسفه علوم طبیعی*. ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
۱۴. هیوز، استیوارت. *آگاهی و جامعه*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.